وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات

- وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات
- الف) کلام وحید بهبهانی در رواج قرائات در عصر معصومین و تقریر ایشان
- ب) روایت زراره و فضیل
- ج) روایت «نحن نقرأ علی قرائه ابی»
- د) مثال نقض بسمله
- ه)مثال نقض «سلام علی آل یاسین»

وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات

عرض کردم در فدکیه صفحهای هست، شما هم چیزی به ذهنتان آمده در آن جا ارسال کنید. وجوه نفی و اثبات، شاهدهایی علیه یا له این تقیه ارسال فرمایید. عنوان صفحه این است: روایات و شواهد اینکه اجماع شیعه ممامشات و تقیه و رخصت نیست. ان شالله شماره بگذاریم و جلو برویم. اولین شمارهای که جلسه قبل گذاشتم از خود کلام وحید بهبهانی است. عرض کردم اول شاهد بر اینکه اجماع شیعه بر این است که همه قرائات را میخوانند و کراهت دارند...؛ عرض کردم که شما یک مورد پیدا نمیکنید. البته یک استثناء گفتهاند که قضیه «بسملة» است که ان شالله از آن بحث میکنیم. اتفاقا همین بسملة از شواهد عدم ممامشات است.

الف) کلام وحید بهبهانی در رواج قرائات در عصر معصومین و تقریر ایشان

لذا وحید فرمودند ائمه معصومین شاگردان بزرگ خودشان را نه تنها از الاهم فالاهم بلکه از «لایضر و لاینفع» نهی میکردند، لذا ممکن نبود معصومین شاگردان بزرگ خودشان را تشویق کنند و ترغیب کنند. این بیان بسیار مهمی از وحید بود، در اینکه علم القرائه رایج بوده و در آن زمان این مطالب بوده. در کنارش هم یک اجماع شکل گرفته بود. اجماعی که قابل تردید نیست. پس خود عظمت علم القرائه در زمان معصوم علیهم‌السلام و در کنارش هم اجماع عملی بر جواز قرائات متداوله شاهد قوی‌ای است که تقیه نبوده. مماشات نبوده. چون اگر تقیه و مماشات بود بعدش معلوم میشد. چند بار عرض کردم. مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب میگویند قرآن محل ابتلاء بوده، ایشان شش-هفت مورد از مواردیکه محل ابتلا است و درعینحال در آن اختلاف شده است را میآورند. ایشان اینها را برای حرف خودشان میآورند ولی دقیقاً علیه حرف خودشان است. قبلاً عرض کردم. هر مثالی که ایشان از موارد اختلافی که مورد ابتلاء بوده، میزنند، نظر شیعه معلوم است. یعنی شیعه همراه هر دو نیستند. اگر یک زمانی هم تقیه میکردند، تمام شده؛ زمان تقیه تمام شده؛ شیخ الطائفه و علماء میگفتند تکبیر نماز میت پنج تا است. در اذان «الصلاة خیر من النوم» نیست. در وضو غسل رجل نیست. مرحوم نوری مثال میزنند. الآن یادم نیست. حالا بعداً ان شاللّه هر کدام را با آدرس جمع میکنیم.

شما میگویید همه این موارد محل ابتلاء بوده و اختلاف هم شده بود، بسیار خب محل ابتلاء بوده، اختلاف هم شده اما اگر یک زمانی نظر شیعه بر تقیه بوده الآن دیگر برطرف شده است. الآن شعار شیعه این است که ممکن نیست شیعه پایش را بشورد. هر کسی پایش را شست فوری میفهمید که سنی است. اما در قرائت برعکس حرف شما است. از قدیم اختلاف بوده. این اختلاف از آن زمان تا الآن باقی است. همانطور که عرض کردم اگر عروه را بیاوری در مورد قراء سبعه میگویند بجوز القرائه. اگر تقیه بود خب باید در یک زمانی معلوم شود. پس اولین شاهد فرمایش وحید بهبهانی است که به تعبیر ایشان علم القرائه علم اهل البیت است. خیلی تعبیر مهمی بود.

شواهدش هم در مناقب ابن شهر آشوب بود. ایشان گفت تمام قراء سبعه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر میگردند. ایشان در مناقب گفت وقتی در قرائت اختلاف کردند و به محضر حضرت آمدند امیرالمؤمنین کنار پیامبر بودند، «فاسر الی علی[1]». خیلی جالب بود. در مقدمه طبری هم بود.این روایات در آن جا برای خودش یک دم و دستگاهی داشت. ولو اصلاً شیعه آن را نقل نکرده بودند و تنها در کتب اهلسنت بود. صاحب سرّ پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله آن هم در مسأله قرائات را امیرالمؤمنین قرار دادند که ابن شهر آشوب میگویند ببینید این دلالت میکند بر علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر وجوه قرائات. لذا همه قرائات به حضرت بر میگردد. این شاهد مهمی است.

[1]تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (1/ 23)؛ قال: قال عبد الله بن مسعود: تماريان في سورة من القرآن، فقلنا: خمس وثلاثون أو ست وثلاثون آية. قال: فانطلقنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فوجدنا عليا ينا جيه، قال: فقلنا: إنا اختلفنا في القراءة. قال: فاحمر وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: إنما هلك من كان قبلكم باختلافهم بينهم. قال: ثم أسر إلى علي شيئا، فقال لنا علي: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمركم أن تقرأوا كما علمتم.

ب) روایت زراره و فضیل

شاهد دوم؛ نفس این روایات زراره و فضیل است. آدم باید از واضحات شروع کند و استدلال کند. شاهد بر اینکه اجماع شیعه برای مماشات و تقیه نبود، نفس همین روایت «کذبوا اعداء الله، نزل علی حرف واحد» و روایت «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» است. نفس این دال بر این است که اجماع شیعه دال بر مماشات نبوده. به‌خاطر اینکه اگر اشاره امام بود، کافی بود تا شیعه حساس شود. چه برسد به اینکه شیخ الطائفه فرمودند بین شیعه معروف بود که «ان القرآن حرف واحد». از معروف‌های زنده امامیه «حرف واحد» و «ان الاختلاف یجیء من قبل الرواة» بود.

خب شیعه‌ای که از معصوم حرف واحد و «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را گرفته‌اند، در کنارش با آرامش خاطر –صغیر و کبیر- اجماع دارند که همه اینها جایز است و تجری قرائت را کراهت داشتند. می‌گویند چرا یکی را تعیین می‌کنید؟! ببینید نفس همین نشان می‌دهد که یک چیزی در کار هست. نمی‌شود که معصومین با محکمی بگویند «کذبوا»، «حرف واحد» و بعد هم شیعه تکان نخورد. خب شیعه روی فرمایشات معصومین حساس بوده است.

من اینها را جمع کرده‌ام و گفتم که مد نظر شما هم باشد؛ یک اشاره امام به اینکه سوره «والضحی» و «الم نشرح» یکی است، در کتاب فقهی می‌آید و شیعه می‌گوید نمی‌توانید در نماز یکی از آن‌ها را بخوانید. ببینید با یک اشاره و با یک روایتی که اگر آن را در فضای علمی ببینید درجه بالایی ندارد، اما بین شیعه فوری بازتاب دارد. خب چطور شیعه در اینجا خلاف تقیه می‌کنند و در اصل واجب ترین امر نمازشان که «ملک» و «مالک» است، می‌گویند نمی‌دانیم. سؤال هم نکردند. باره‌ا عرض کردیم. یک شیعه نیامد که حداقل در یک محفل خصوصی بگوید «ملک» بخوانیم یا «مالک»، تا برای شیعیان آینده بازتاب داشته باشد. اتفاقا برعکس است، در روایاتشان بود که ائمه هر دو را می‌خواندند.

خب اگر یکی از آن‌ها تقیه بود که شیعه حساس می‌شد که کدام یک از آن‌ها است. ولی جو آن زمان این بود که اجماع عملی بر این بود که اینها متواتر است. «اقرئوا کما یقرأ الناس» از روز اول در بستر اقراء حضرت بوده است. این هم شاهد دوم است. نفس روایات حرف واحد شیعه را حساس می‌کند، آن وقت بیاحتیاطی در کنارش اجماع کنند؟!

شاگرد: تقیه ای که به‌معنای القاء خلاف است؛ یعنی خود امام می‌فرمایند که بین شمای شیعه القاء خلاف کردم که علی امر واحد نباشید. شاید از آن باب است.

استاد: فرمایشتان را با مانحن فیه تطبیق بدهید. آن جا ائمه القاء خلاف می‌کنند تا بین خود شیعه اختلاف باشد لئلا یعرف. در اینجا که شیعه بین خودشان اختلاف نکرده‌اند. در اینجا اختلافی مستقر بین خود مسلمین است، شیعه هم اجماع می‌کنند که ما همراه شما هستیم. چقدر تفاوت دارد! در اینجا نمی‌شود بگوییم که ائمه بین شیعه القاء اختلاف قرائت کرده‌اند. اصلاً با آن سازگار نیست.

ج) روایت «نحن نقرأ علی قرائة ابی»

شاهد منفی دیگری هم هست؛ عرض کردم شاهد اول فرمایش وحید بود که علم القرائة از علوم اهل البیت است. شاهد دوم، نفس روایات حرف واحد بود که باید شیعه را حساس کند. شاهد سوم، آنی است که مرحوم حکیم فرمودند. در روایت کافی آمد که امام علیه‌السلام تعیین کردند «نحن نقرأ علی قرائة ابی». در کافی هم که مهمترین کتاب روائی شیعه است، این روایت آمده است. چرا سر سوزنی این حدیث بازتاب ندادشت؟! یعنی یک عالم شیعی بگوید که ابی یقرأ هکذا. یا قرائت ابن مسعود را نفی کنند. اصلاً و ابدا بازتاب نداشت. لذا آقای حکیم فرمودند «لما کان بهذا الخفاء». فرمودند این صحیح معلی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند ابن مسعود ضال است. اگر قرار بود تعیین قرائت از ناحیه معصومین اشاره به این باشد که منحصراً این درست است، بین شیعه بازتاب داشت و مخفی نمی‌ماند؛ الآن فیض می‌گویند که ما قرائت ابی را نمی‌دانیم کدام است. چرا نمی‌دانیم؟! قرائت ابی روشن است. قرائت اهل مدینه، قرائت نافع است. وقتی در فضای فن قرائت وارد می‌شوید این چیز مبهمی نیست.

شاگرد: نزول بر یک قرائت بوده یا بر قرائات مختلف بوده است؟

استاد: بحث سر این است که خود جبرئیل این قرائات را آورده و به حضرت همه آنها را اقراء کرده است.

شاگرد: به هفت قرائت انزل شده؟

استاد: بیشتر؛ هفت حرف است و بیشتر. اساس حرف این است. شهید ثانی وقتی قرائات را گفتند، فرمودند: «کل نزل بها روح الامین علی قلب سید المرسلین». صاحب روضات الجنات چه گفتند؟ گفتند «بل مما نزل به جبرئیل». آن وقت شما ببینید که امام بگویند حرف واحد و قرائت ابی، بعد شیخ الطائفه در تبیان بگویند وجوه قرائات کله حق و کله صواب. خب اگر راوی یک اشتباهی کرده، علی الفرض بدترین کار را کرده، دست در کتاب خدا برده و کلام خدا را تغییر داده، آن وقت باید بگوییم صواب و حق؟! چنین چیزی اصلاً معقول نیست. از برداشتی که شیخ الطائفه از اجماع داشتند، از روایات داشتند، و از همین بیان وحید که علم القرائة از علوم اهل البیت است، معلوم می‌شود که این حرف درست نیست. ثلث تبیان –تبیان آخرین کتاب شیخ است- حدود ثلث آن و شاید هم بیشتر بحث قرائت است؛ بررسی می‌کنند و توضیح می‌دهند، گاهی دو یا سه قرائت را می‌پذیرند و برخی از آنها می‌گویند که این مشهور نیست و آن را در می‌کنند. اگر اینها نبود که شیخ این همه بحث نمی کرد. آن هم در پایان عمرشان و آخرین تصنیفشان. اینها یک چیزهای روشنی است دال بر اینکه این اجماع، تقیه ای نبوده. اگر تقیه بود که شیخ الطائفه نمی گفتند «کله صواب، کله حق».

د) مثال نقض بسمله

شاگرد: برخی از تقیه ها باید تا ظهور حضرت رعایت شود.

استاد: اگر تقیه ای باید تا زمان ظهور مراعات شود، آیا کله صواب میشود؟! همه آنها حق میشود؟! ببینید امام علیه‌السلام در همین روایتی که ایشان هم اشاره کردند و در کافی بود، فرمودند زمان ظهور ما «یقرأ القرآن علی حده». روایت را خواندیم. در آن زمان قرائت علی حده میشود. مرحوم شیخ مفید در ارشاد این را داشتند. فرمودند وقتی زمان ظهور ما میشود کسانی که حافظ قرآن هستند در خواندن مشکل پیدا میکنند. اینها هست. اما این میگوید در نتیجه یکی از آنها درست است؟! خب اگر یکی از آنها درست است که «کله حق» نمیشود. به این معنا میشود که یکی از اینها حق است و بقیه برای رواج است؛ برای سائرین است ولی به‌خاطر تقیه ممارشات میکنند. اما چرا برای «بسم الله» تقیه نکردید؟! شعار شیعه این است که اگر «بسم الله» را نخوانید نمازتان باطل است. به بحث آن میرسیم. چطور شد که در اینجا تا زمان ظهور تقیه نکردند؟! الآن سنیها «بسم الله» نمیگویند. شیعه هم بگوید ما تا زمان ظهور همراه شما هستیم. میگوییم هر چه که در بین مسلمین هست، همان را میخوانیم. خب چرا این شعار شیعه است؟! جهر به بسم الله که ندب است، خب چرا شعار شیعه است؟! قنوت در نماز چرا شعار شیعه است. الآن هر کسی در هر کجای نماز قنوت بخواند، میفهمند که شیعه است. چون قنوت میخوانند. خب قنوت گرفتن و شعار شدن آن، بیشتر خلاف تقیه با آنها است، جهر به بسم الله بیشتر خلاف تقیه است؟ یا اینکه در «مالک» و «ملک» کلام خدا تغییر کند؟! کدام یک از آنها؟ شما فکر کنید.

الآن روی این مبنا که طبق حرف واحد یکی را فرض میگیرند، در کتابهای فقهی متأخر بگویند نمیدانیم؛ لذا برائت ذمه نمیآید و باید دو نماز بخوانیم. معلوم میشود که فضا عوض شده است. چرا این اشتغال ذمه را در زمان شیخ الطائفه نمی گفتند؟! چرا قطب راوندی میگویند عندنا همه اینها درست است؟! این خیلی اهمیت دارد. مقدس اردبیلی با آن تشکیلاتشان چرا اینطور بیان کردند؟!

من ان شالله اینها را می نویسم، شما هم در همان صفحه کمک کنید، هر چه به ذهنتان در نفی و در اثبات آن به ذهنتان آمد، بنویسید. اینکه آیا این اجماع صورت رخصت و تقیه دارد یا ندارد. مثلا مثل صاحب جواهر وقتی به تعدد قرائات میرسند جولی اجماع اصحاب میایستند. آن هم با آن عبارات! به صاحب مفتاح الکرامه تند میشوند. خودشان وقتی به نکاح جواهر میرسند، هیچ! تناقض آشکار در یک کتاب میشود. میگویند حضرت وقتی به سهل صاعدی گفتند که تعلیم قرآن بکن، تعیین قرائات متعدد را نکردند، «مع ان هذه القرائات کانت موجودة فی ذلک الزمان». البته این از مبسوط بود، در سائر کتب هم بود. در تابستان شاید در سه-چهار جلسه مفصل در مورد تعیین مهر و جواز قرائت بحث کردیم. یعنی وقتی به‌خاطر این اجماع مقابل مباحث میایستند در یک کتاب فقهی تناقض پیش میآید، در آن جا بگویند که همه اینها در زمان حضرت بوده ولی در اینجا بگویند نه. صاحب جواهر فرمودند کسی که نگاه کند قطع پیدا میکند که اینها از جیب قراء در آمده است! خب یک فقیه بزرگ در جواهر این حرف را بزند؟! میگویند به قطع میرسد. خب تتبع مفتاح الکرامه از شما بیشتر است یا خود شما؟! در حوزه‌ها معروف است که صاحب جواهر در عرش فقاهت و تحقیق هستند، در این حرفی نیست. اما در تتبع در اقوال، به هرکسی بگویی که سید جواد جلوتر است یا صاحب جواهر، چه جوابی میدهند؟! خود صاحب جواهر مرتب به مفتاح مراجعه میکند. دم دست ایشان بود. خب به ایشان بگویند «تهجس بلادریه»؟! «تهجس» به چه

معنا است؟ یعنی حرف بیدلیل زدن؛ همینطور یک چیز گفتن. بعد میگویند هر کسی این اختلافات را ببیند قاطع میشود که این اختلافات از جیب رواتِ درآمده است. عجب! از جیب رواتِ درآیی و شیعه هم همینطور ساکت بنشینند و چیزی نگویند؟! بعد هم در نمازِ بگویی که نمیدانم «مالک» بخوانند یا «ملک»؟! این خیلی دور میبرد. «بُغ»ی که صاحب مفتاح فرمودند از این قبیل است. خیلی از مواردِ هست. شما باید شمارهِ بزنید تا ببینید مواردیکه واقعاً بعید میکند که این اجماع در بین شیعه، تقیهای باشد.

ه)مثال نقض «سلام علی آل یاسین»

روایتش هم خوب است. مثلاً روایتی است که امام رضا علیه‌السلام -قبلاً از آن بحث کردیم- در مجلس مامون جلوی سنی ها به آیه «سلام علی آل یاسین» استشهاد کردند و هیچ کسی هم حرفی نزد. شما بگویید با توجه به روایت «نحن نقرأ علی قراءة ابی» و چون قرائت ابی «سلام علی آل یاسین» است، کافی نیست که شیعه بگوید ما «الیاسین» نمی خوانیم؟! چون قرائت ابی «آل یاسین» است. اهل مدینه «آل یاسین» می‌خوانند. در اینجا هم امام رضا علیه‌السلام آل یاسین خواندهاند. خب ما شیعیان هم «آل یاسین» می‌خوانیم. می‌گویند نه، «اجمع علمائنا ... و کره‌وا تجری القرائة»؛ نگویید «آل یاسین» درست است و «الیاسین» درست نیست. این خیلی مهم است. «کره‌وا تجری القرائة»؛ یعنی هر دوی آن‌ها درست است. «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». پس چرا شما در قرآن «سلام علی الیاسین» می‌خوانید؟!

جلوتر عرض کردم؛ عالمی است که یک عمر در قرآن «سلام علی الیاسین» خوانده است، چون قرائت حفص را می خوانده، بعد هم به حرم می‌آید و در مفاتیح می‌خواند «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». بین این‌ها چطور جمع می‌کند؟! روی این مبنا کاملاً واضح است و این‌ها اصلاً مشکلی ندارد. اما روی مبانی دیگر مدام باید توجیه شود.